

# مخاطره، عدم اطمینان، و بازی‌های المپیک

## فیلیپ بویل و کوین دی. هگرتی

با وقوع حجم وسیعی از حملات تروریستی در ماه‌های اخیر، این نگرانی وجود دارد که تروریست‌ها شرکت‌کنندگان در بازی‌های المپیک ریو را هم مورد حمله قرار دهند. برگزارکنندگان بازی‌های المپیک و نهادهای امنیتی کشورهای میزبان چه تدابیری برای مقابله با این‌گونه فاجعه‌های احتمالی و مخاطرات موجود می‌اندیشند؟

بازی‌های المپیک یکی از مهم‌ترین نمایش‌های ورزشی، تجاری، و ملی‌گرایانه‌ی دوران معاصر اند. افزون بر این، در دهه‌ی اخیر، به رخ کشیدن سخت‌افزارها و نیروهای نظامی، و استفاده از فن‌آوری‌های جدید انتظامی و نظارتی، المپیک را به نمایش «امنیتی» چشمگیری تبدیل کرده است. به قول پیتر رایان، یکی از مشاورین امنیتی ارشد کمیته‌ی بین‌المللی المپیک، «اکنون برنامه‌ریزی و شروع جنگ‌ها به زمان و افراد کمتری نیاز دارد.» بازی‌های المپیک نه تنها به فهم حوزه‌ی مدیریت امنیت یاری می‌رساند بلکه با تقویت و گسترش روندهای امنیتی جاری در سطح بین‌المللی، «میراث» امنیتی مشخصی از خود به جا می‌گذارد.

این مقاله ابعاد ارتباطی مدیریت امنیت در شرایط آکنده از عدم اطمینان (uncertainty) را تحلیل می‌کند. اساس کار ما بر این سخن اولریش بک استوار است: «مسئله‌ی اصلی نادیده در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز (risk society) جهانی این است که چگونه به کنترل امر کنترل‌نشده‌ی تظاهر کنیم - در سیاست، حقوق، علم، فن‌آوری، اقتصاد، و زندگی روزمره.» ما این استدلال را بسط می‌دهیم و می‌گوییم که مسئولان می‌کوشند با سخن‌سرایی، ارائه‌ی اسناد غیرواقعی، و اجرای طرح‌های نمایشی تشویش و نگرانی مردم را کنترل کنند و «نشان دهند» که المپیک امن است. مسئولان در خفا اقرار می‌کنند که امنیت کامل خیال‌واهی است، اما با گفتن و نشان دادن این که همه‌ی احتمالات را در نظر گرفته‌اند، می‌کوشند تا خطرات مهارنشده‌ی را به مخاطرات مهارشده‌ی تبدیل کنند. هدف از این کنش‌های نمایشی افزایش اعتماد مردم به توانایی مسئولان در مدیریت عدم اطمینان و خلق مجموعه‌ای از روایت‌های فرهنگی است که به نگرش ما به مخاطره، امنیت، اقتدار، و ارزش‌های اجتماعی مرتبط با آن‌ها شکل می‌دهد. چون این روایت‌ها ایستا نیستند تأمین امنیت مستلزم «تکرار تصنعی کنش‌ها» است تا بی‌معنا نشوند. بازی‌های المپیک در این روند اجتماعی - فرهنگی نقش مهمی دارند زیرا هر چهار سال، عرصه‌ای جهانی را برای نمایش آمادگی امنیتی فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر، مسئولان ظاهر امنیت حداکثری را حفظ می‌کنند تا کنترل نمادین اوضاع کنترل‌نشده‌ی را از دست ندهند. اما برخلاف انتظار، این نمایش‌ها عدم اطمینان را تشدید می‌کند و به امنیتی شدن فزاینده‌ی زندگی روزمره می‌انجامد.

برای نگارش این مقاله در فاصله‌ی نوامبر ۲۰۰۷ تا ژوئیه‌ی ۲۰۱۰، با ۲۸ نفر از فعالان، نیروهای پلیس، و مسئولان تأمین امنیت عمومی در سطوح شهری، ایالتی و فدرال کانادا، مقام‌های سازمان ملل، و نمایندگان شرکت‌های تجاری مرتبط با بازی‌های المپیک مصاحبه کردیم. افزون بر این، بایگانی کوچکی از اسناد دولتی و غیردولتی مربوط به مسائل امنیتی رویدادهای مهم ایجاد کردیم. این اسناد عبارت‌اند از تحلیل‌ها و گزارش‌های ناظران دولتی و غیردولتی (از جمله اداره‌ی حساب‌رسی دولت آمریکا)، گزارش‌ها و گواهی‌های گوناگون افراد درگیر در رویدادهای پیشین، نظام‌نامه‌های پلیس و نشریات تجاری، گزارش‌های مراجع غیردولتی نظیر رند، و نشریات رسمی کمیته‌ی بین‌المللی المپیک و هیئت‌های سازمان‌دهی المپیک. از اسناد مربوط به آماده‌سازی کانادا برای المپیک زمستانی ۲۰۱۰، گزارش‌های وبسایت‌های مختلف و روزنامه‌های ملی و بین‌المللی نظیر پراوینس (ونکوور)، گلوب اند میل (تورنتو) و نیویورک تایمز هم بهره بردیم.

### مخاطره، عدم اطمینان، و ضرورت نمایشی

بسیاری حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را نشانه‌ی ظهور «تروریسم جدید» می‌دانند، تروریسمی که ویژگی‌های آن عبارت‌اند از عدم اطمینان شدید، ویرانگری فاجعه‌بار، و اجتناب‌ناپذیری. افزون بر این، این نگرانی وجود دارد که خصوصی‌سازی صنایع و زیرساخت‌های پیچیده سبب شود که بلایای طبیعی و تصادفی به طور پیش‌بینی‌ناپذیری به سیستم‌های گوناگون آسیب رساند و فجایع تمام‌عیاری بیافریند.

به نظر بسیاری از پژوهشگران، با راهبردهای رایج مدیریت ریسک نمی‌توان به این نوع مخاطره‌های پردامنه‌ی پیش‌بینی‌ناپذیر پرداخت. این نوع مخاطره‌ها محدودیت‌های «دانش آماری-آرشیوی» را آشکار می‌کنند. چنین دانشی بر اساس نظم و ترتیب قبلی هر رویدادی احتمال وقوع آن در آینده را پیش‌بینی می‌کند. این معرفت‌شناسی برای پیش‌بینی وقایعی مناسب است که به طور منظم رخ می‌دهند و کمیت‌پذیر اند. اما رویدادهای نامنظم، بنا به تعریف، از نظم بی‌بهره‌اند و بنابراین دست پیش‌بینی آماری از دامن آن‌ها کوتاه است.

مدیریت ریسک عبارت است از «مجموعه‌ای از طرز فکر و عمل بر اساس محاسبات مربوط به آینده‌های محتمل». اما امروزه برای مدیریت ریسک باید حدس زد که چه اتفاقی *بالقوه* می‌تواند رخ دهد، و نه صرفاً این که چه اتفاقی از نظر آماری محتمل یا به طور منطقی پیش‌بینی‌پذیر است. دیگر با تمرکز برگزیده یا حال نمی‌توان آینده را ارزیابی کرد. در عوض برای ارزیابی‌های امنیتی باید هر اتفاق ممکن را در نظر گرفت و به این پرسش پاسخ داد که «چه می‌شود اگر؟»

البته این پرسش جدید نیست. برای مثال، می‌توان به محاسبات رایج در دوران جنگ سرد برای پیش‌بینی جنگ هسته‌ای اشاره کرد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، دل‌مشغولی اصلی بعضی از پژوهشگران اندیشکده‌های آمریکایی

عبارت بود از پیش‌بینی ویرانی حاصل از انفجار هسته‌ای، یعنی احتمالی «باورنکردنی». چنین کاری مستلزم این بود که همه فرضیه‌ها و طرح‌های احتمالی را در نظر بگیرند تا در صورت حمله‌ی اتمی بتوانند از غیرنظامیان دفاع کنند. این فرضیه‌ها نه «ابزار پیش‌بینی» بلکه نوعی «کمک فکری» برای «تحریک و پرورش قوه‌ی تخیل» در مواجهه با آینده‌ای نامعلوم بود. با پایان جنگ سرد و ظهور گروه‌های تروریستی غیردولتی، افزایش جنگ‌افزارهای بسیار مخرب اما ساده، و تداوم خطر حمله‌ی هسته‌ای، مسئولان به این نتیجه رسیده‌اند که طرح این پرسش برای رویارویی با تهدیدهای بعدی ضروری است. برای مثال، کمیسیون رسیدگی به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر «نقصان قوه‌ی تخیل» سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا را یکی از علل ناکامی آن‌ها در جلوگیری از این حملات دانست و اعلام کرد تا زمانی که استفاده از قوه‌ی تخیل به جزئی از کارهای روزمره‌ی اداری این سازمان‌ها تبدیل نشود، پیش‌گیری از حملات تروریستی بعدی ناممکن خواهد بود.

به عبارت دیگر، مسئله‌ی اصلی نه پیش‌بینی درست آینده بلکه تصور و تجسم انواع گوناگونی از آینده برای کمک به برنامه‌ریزی در حال حاضر است. دوراندیشی اقتضا می‌کند که همه‌ی احتمالات فاجعه‌بار بعدی را در نظر بگیریم تا بتوانیم همین امروز خود را برای مواجهه با آن‌ها آماده سازیم.

### پیش‌اندیشی، دوراندیشی، و بازی‌های المپیک

بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی، بمب‌گذاری سال ۱۹۹۵ در اوکلاهما سیتی، و حمله با گاز سارین در مترو توکیو در همان سال، «ترس از تروریسم فاجعه‌بار» را به جان مسئولان برگزاری المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا انداخت. پیش از المپیک ۲۰۰۰ سیدنی هم نگرانی‌های مشابهی وجود داشت. به عقیده‌ی برگزارکنندگان بازی‌ها، مهارت و سیاست‌های ضدتروریستی استرالیا برای مقابله با تهدیداتی نظیر «انتشار باکتری سیاه‌زخم از طریق سیستم تهویه‌ی هوا در ورزشگاه‌ها» نابسند بود. مسئولان استرالیایی کوشیدند تا همه‌ی سناریوهای احتمالی برای المپیک سیدنی را در نظر بگیرند. یکی از این سناریوها عبارت بود از سقوط یک جت مسافربری در مراسم افتتاحیه، به رغم این واقعیت که احتمال چنین حمله‌ای «به طور باورنکردنی کم» بود.

رهیافت دوراندیشانه در المپیک سیدنی و المپیک آتن با شیوه‌ی آماده‌سازی برای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ تضادی آشکار دارد. در آلمان، برگزارکنندگان بازی‌ها ۲۶ سناریوی وضعیت اضطراری عمومی به مسئولان امنیتی مونیخ ارائه دادند. یکی از این سناریوها عبارت بود از سقوط یک جت مسافربری در ورزشگاه پر از جمعیت المپیک مونیخ. اما پلیس مونیخ همه‌ی این سناریوها را رد کرد. آن‌ها به دلالت‌های سیاسی امنیت حساس بودند و عقیده داشتند که جدی‌گرفتن چنین تهدیدهایی مستلزم حضور پررنگ نیروهای امنیتی است که یادآور المپیک ۱۹۳۶ برلین در دوران نازی‌ها خواهد بود. شعار رسمی المپیک مونیخ عبارت بود «بازی‌های سرخوشانه»، و گئورگ سیبر، روان‌شناس پلیس، وظیفه داشت تا سناریوهایی متناسب با این شعار طراحی کند.

به نظر می‌رسد که اکنون برنامه‌ریزی برای المپیک بر دوراندیشی استوار است اما ما این دوراندیشی را «نمایشی» می‌دانیم. بنا به تعریف، دوراندیشی تنها در مواجهه با مخاطره‌های بالقوه فاجعه‌باری معنی دارد که «از یک سو از نظر علمی قطعیت ندارند و از سوی دیگر احتمال دارد که آسیب جدی و جبران‌ناپذیری به جا گذارند.» اما علاوه بر عدم قطعیت علمی و آسیب جبران‌ناپذیر، ارزیابی‌های جمعی ما از ارزش، خطر و آسیب‌پذیری هم در تعریف مخاطره‌ی فاجعه‌بار نقش دارد. به عبارت دیگر، فاجعه صرفاً رویدادی مادی و عینی نیست بلکه تصور یا ایده‌ای مبتنی بر ارزیابی‌های مشترک از معنا، وابستگی عاطفی، و دلواپسی فرهنگی توأم با بعضی از مخاطره‌های غیرقطعی و بسیار مخرب است. رویکرد «گزینشی» ما متأثر از این عوامل نیرومند است، عواملی که تعیین می‌کند که در برابر کدام مخاطره‌ها دوراندیشی پیشه کنیم. بر اثر این پندار فرهنگی، مسئولان به شدت تحت فشار اند که نشان دهند همه‌ی مخاطره‌ها، به ویژه مخاطره‌های فاجعه‌بار، را در نظر گرفته و کنترل کرده‌اند. در این شرایط، مفهوم دوراندیشانه‌ی «برنامه‌ریزی برای بدترین وضعیت» عمدتاً به نوعی «بازی با الفاظ» تبدیل می‌شود، «ابزاری که با آن می‌توان برنامه‌ها را - فارغ از ربط و کارکردشان - توجیه کرد و وعده داد که به کمک آن‌ها می‌توان اوضاع اضطراری را کنترل کرد.»

این امر در مورد رویدادهای بزرگ ورزشی مصداق دارد. همان طور که فیلم‌هایی نظیر **یکشنبه‌ی سیاه** و **مجموع همه‌ی ترس‌ها** نشان می‌دهد، فرهنگ‌سازان مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر وقوع رویدادهای فاجعه‌بار در ورزشگاه‌های پرجمعیت را در نظر مجسم کرده بودند. در واقع، همچون انفجار بمب هسته‌ای بر فراز یک پایتخت، و هواپیماری‌های همزمان، حمله به محل برگزاری مسابقه‌های مهم به جزئی از تصور جمعی ما از فاجعه تبدیل شده است. اکنون بازی‌های المپیک، به عنوان یکی از مهم‌ترین نمایش‌های رسانه‌ای جهان، عمده‌ترین دل‌مشغولی به شمار می‌آورد. در این شرایط، نمی‌توان انکار کرد که این رویداد با مخاطره‌های مهمی روبه‌رو است اما اتخاذ رهیافت دوراندیشانه معلول این مخاطره‌ها نیست. گزینش این رهیافت ناشی از آن است که بسیاری از مردم این بازی‌ها را در برابر تهدیدهای نامعلوم، آسیب‌پذیر می‌پندارند. در نتیجه، تأمین امنیت مستلزم «تکرار تصنعی کنش‌ها» است تا اعتماد مردم به توانایی مسئولان در مهار همه‌ی مخاطره‌ها حفظ شود. از این منظر، حرف‌ها و کارهای مسئولان نه ترجمان شفاف برنامه‌های عملیاتی بلکه کنش‌هایی گفتاری برای «حفظ ظاهر امنیت‌پذیری و مهارپذیری» است. بنابراین، مطالعه‌ی المپیک می‌تواند فهم ما از ابعاد نمایشی حکمرانی دوراندیشانه را بهبود بخشد.

## مدیران دلواپسی

مدیران دلواپسی «با دانش نهادی درباره‌ی تهدید و طیف گسترده‌ای از فناوری‌های مناسب برای مقابله با این تهدیدها آشنایی دارند.» آن‌ها تصویری از آینده‌ای پیش‌بینی‌پذیر و به‌سامان ارائه می‌دهند. به این منظور، با تکیه بر

دانش تخصصی درباره‌ی مخاطره و راهبردهای کمینه‌سازی مخاطره، فعالیت‌های امنیتی بنگاه‌های خود را تبلیغ می‌کنند. این عقیده رایج است که مدیران دلواپسی چیزهایی می‌دانند که «ما» (آماتورها، غیرحرفه‌ای‌ها) نمی‌دانیم و کارهای فنی‌ای بلد اند که «ما» بلد نیستیم. آن‌ها از رواج چنین عقیده‌ای سود می‌برند. نقش آن‌ها به ویژه در زمان بحران اهمیت می‌یابد زیرا می‌توانند اعتماد عمومی به مهار مخاطره‌های بالقوه فاجعه‌بار را افزایش دهند. برای مثال، تنها دو هفته پس از اعطای میزبانی المپیک ۲۰۱۶ به ریو دو ژانیرو، درگیری مسلحانه میان دارودسته‌های تبه‌کار به مرگ ۱۲ نفر در این شهر انجامید. این امر سبب شده که عده‌ای به توانایی برزیل برای تأمین امنیت در زمان بازی‌های المپیک شک کنند. اندکی بعد، برزیل اعلام کرد که شرکت مشاوره‌ی امنیتی رودی جولیانی را استخدام کرده تا در برنامه‌ریزی امنیتی برای بازی‌های المپیک به این کشور کمک کند. جولیانی هم بی‌درنگ اعلام کرد که به رغم خشونت‌های اخیر ریو، اطمینان دارد که این شهر محل امنی برای بازی‌های المپیک خواهد بود.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر، مدیران دلواپسی به جهانیان اطمینان دادند که سالت لیک سیتی، میزبان المپیک زمستانی ۲۰۰۲، امن است. مقام‌های دولتی گفتند که حملات ۱۱ سپتامبر سبب شده که برنامه‌ی امنیتی المپیک زمستانی را دوباره ارزیابی کنند. اما در عمل صرفاً به تشدید اقدام‌های موجود بسنده کردند. مدیر وزارت‌خانه‌ی تازه‌تأسیس «امنیت داخلی آمریکا» سالت لیک سیتی را «یکی از امن‌ترین نقاط جهان» خواند، و بوش، رئیس‌جمهور وقت، گفت «جایی امن‌تر از آن‌جا به ذهنم نمی‌رسد.» میت رامنی، رئیس هیئت برگزاری این بازی‌ها، به مردم اطمینان داد که طراحان امنیتی همه‌ی سناریوهای احتمالی را در نظر گرفته‌اند و بازی‌ها در هیچ شرایطی مختل نخواهد شد.

نقش مدیران دلواپسی در المپیک ۲۰۰۴ آتن پررنگ‌تر شد. پس از فنلاند، میزبان المپیک ۱۹۵۲، یونان کوچک‌ترین کشوری بود که میزبانی این بازی‌ها را بر عهده می‌گرفت. برگزاری المپیک در یونان مستلزم تمهیدات امنیتی پیچیده‌ای بود زیرا این کشور هزاران کیلومتر خط ساحلی بی‌حفاظ و جزیره‌هایی نامسکون داشت. آنچه به نگرانی دامن می‌زد تجدید فعالیت گروه‌های ستیزه‌جوی «۱۷ نوامبر» و «مبارزه‌ی خلق انقلابی»، و موقعیت جغرافیایی یونان در حد فاصل اروپا و خاورمیانه بود. حملات ۱۱ سپتامبر و بمب‌گذاری‌های ۲۰۰۴ مادرید به این نگرانی‌ها شدت بخشید. افزون بر این، آماده‌سازی ورزشگاه‌ها چنان به تأخیر افتاده بود که کمیته‌ی بین‌المللی المپیک خود را در برابر لغو این بازی‌ها ۱۷۰ میلیون دلار بیمه کرده بود.

در این شرایط، مقام‌های یونانی مجبور بودند که به طور مداوم به مردم دنیا اطمینان دهند که تمهیدات امنیتی را فراهم آورده‌اند. برای مثال، وزیر امنیت داخلی یونان در مقاله‌ای در **فصل‌نامه‌ی مدیترانه** «به طور منحصر به فرد تضمین» داد که «هرکسی که به عنوان مهمان به کشور ما بیاید کاملاً امنیت خواهد داشت - و کاملاً احساس امنیت خواهد کرد.» او با اشاره به تشکیل «گروه مشاوره‌ی امنیتی المپیک» گفت که یونان به کمک متخصصان جهانی «از کل دانش و تجربه‌ی حاصل از دوره‌های اخیر المپیک» بهره می‌برد. وی تأکید کرد که «حدود دویست برنامه‌ی عملیاتی

ویژه» برای «حفظ امنیت و مقابله با تهدیدها» طراحی شده است. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ یونان با همکاری «گروه مشاوره‌ی امنیتی المپیک» چند مانور امنیتی برای مقابله با بمب‌گذاری‌های انتحاری، حملات شیمیایی و بیولوژیکی، هواپیماربایی و قایق‌ربایی، و حمله به زیرساخت‌های مهم برگزار کرد تا آمادگی خود را نشان دهد. بزرگ‌ترین مانور - پاسدار المپیک ۲ - که در ماه مه ۲۰۰۴ برگزار شد دو هفته طول کشید. جزئیات این مانور هرگز فاش نشد اما ۱۵۰۰ عضو نیروهای امنیتی یونان، ۴۰۰ عضو نیروهای عملیاتی ویژه‌ی آمریکا و ۱۰۰ عضو نیروهای عملیاتی ویژه از کانادا، بریتانیا، آلمان، و اسرائیل در آن شرکت کردند. به گفته‌ی این وزیر یونانی، «اساس عملیات ما بر این فرض استوار است که باید بتوانیم با هر نوع تهدیدی با موفقیت مقابله کنیم.» با نزدیک شدن به زمان برگزاری بازی‌ها دیگر مسئولان هم سخنان مشابهی بر زبان راندند. یک ماه پیش از شروع المپیک، یکی از وزیران یونان به مردم دنیا اطمینان داد که «هرچه برای انسان پیش‌بینی‌پذیر بوده پیش‌بینی شده است.» وزیر جدید امنیت داخلی کشور، که چند هفته قبل از المپیک به این مقام منصوب شد، به خبرنگار روزنامه‌ی نیویورک تایمز اطمینان داد که یونان «همه‌ی سناریوهای احتمالی، حتی بدترین آن‌ها را، پیش‌بینی کرده است.»

یکی از وجوه اشتراک این اظهار نظرها تأکید بر این است که مسئولان امنیتی برای همه‌ی احتمالات، «حتی بدترین آن‌ها»، برنامه‌ریزی کرده‌اند. اما چنین کاری از نظر عملی و معرفت‌شناختی ناممکن است. در واقع هدف از بیان چنین ادعاهایی تبدیل عدم اطمینان به مخاطره‌های مهارشدنی است.

## پروژه‌های نمایشی

هدف از پروژه‌های نمایشی القای این تصور است که مخاطره‌ها کنترل شده‌اند. طراحان این پروژه‌ها می‌دانند که رسانه‌های همگانی این پروژه‌ها را پوشش خواهند داد. این پروژه‌ها اغلب همزمان با اظهار نظرهای مدیران دلواپسی اجرا می‌شوند یا بخشی از روایت آن‌هایند. برای مثال، پس از نشت نفت در خلیج مکزیک در ماه مه ۲۰۱۰، اوباما نه تنها اعلام کرد که ساحل لوئیزیانا پاک و امن است بلکه در آب‌های خلیج مکزیک شنا کرد و با خانواده‌اش در رستوران‌های محلی غذای دریایی خورد.

همان طور که گفتیم، کارکرد عملی مانورهای عمده‌ی امنیتی و مدیریت وضعیت اضطراری عبارت است از پرداختن به عدم اطمینان. افزون بر این، آن‌ها را می‌توان «کنش‌هایی آشکارا نمایشی» برای به رخ کشیدن توانایی‌های امنیتی مسئولان دانست. مثال بارز این امر المپیک ۲۰۰۸ پکن است. در ژوئن و ژوئیه‌ی ۲۰۰۸، مقام‌های چینی مانورهای امنیتی بزرگی با عنوان «دیوار چین ۵» برگزار کردند. شیوه‌ی عکس‌برداری از این مانورها و ارسال تصاویر به بنگاه‌های خبری جهان جالب توجه بود. در این تصاویر هنرمندانه می‌دیدیم که تکاوران چینی به محل گروگان‌گیری «تروریست‌ها» در ساختمان‌ها و اتوبوس‌ها حمله می‌کنند، گروه‌های امدادرسان به شمار زیادی از آسیب‌دیدگان رسیدگی می‌کنند، و مأموران مبارزه با تروریسم سلاح در دست با دوچرخه‌های الکتریکی خودتراز

(segway) به این سو و آن سوی میدان می‌روند. اوج این مانورهای نمایشی در ورزشگاهی در پکن رخ داد. همچون مسابقه‌های ورزشی، این مانور روی «صحنه» برگزار شد. در تصاویر می‌بینیم که ده‌ها شبه‌نظامی مهارت‌های رزمی خود را به رخ می‌کشند، امدادرسانان حصارهای فولادی را به طور هماهنگ از میان بر می‌دارند، دود و آتش همه‌جا را فراگرفته و نماها شبیه فیلم‌های هالیوودی است.

در چین، برگزاری مانورهای نمایشی برای به رخ کشیدن قدرت نظامی این کشور امری رایج است. از این نظر، «دیوار چین ۵» آشکارا چینی بود. اما این مانورها با اقدامات نمایشی دیگر کشورها نیز همخوانی دارد، هرچند این پدیده به اندازه‌ی چین در آن‌ها رایج نیست. برای مثال، می‌توان به «مانور برنزی» اشاره کرد که یکی از سه مانور امنیتی‌ای بود که پیش از المپیک زمستانی ۲۰۱۰ ونکوور برگزار شد. محل اجرای این مانور اداره‌ها و مراکز فرماندهی آن ناحیه بود. اندکی پس از پایان مانور، مسئولان امنیتی ویدیویی دو دقیقه‌ای از این مانور را در اینترنت منتشر کردند. این ویدیو چه چیزی را نشان می‌داد؟ مسئولانی که دور رایانه‌ها حلقه زده بودند، انبوهی از نمایشگرهایی که داده‌ها را نشان می‌دادند، نماهای نزدیکی از آرم پلیس و دیگر نیروهای انتظامی، نقشه‌های دیواری ونکوور و حومه، و نماهای گذرایی از مسئولان دور میز مشاوره. راوی فیلم در پایان چنین می‌گفت: «مهم‌ترین اولویت ما حفظ امنیت کانادایی‌ها، ورزشکاران و بازدیدکنندگان خارجی است. این مانورها بخشی از کوشش‌های ما برای تضمین امنیت بازی‌های المپیک و پارالمپیک ۲۰۱۰ است.» دو مانور بعدی، مانورهای «نقره‌ای» و «طلایی»، مانورهای نظامی هوایی و دریایی بودند و رسانه‌ها به آن پرداختند. در بخشی از این مانورها، که در حضور خبرنگاران برگزار شد، «برف رادیواکتیو» روی صدها تماشاگر پاشیدند. کارکرد اصلی چنین تمرین‌هایی آموزش پیشرفته‌ی نیروهای امدادرسان است، اما کارکرد فرعی آن‌ها نمایش آمادگی مسئولان برای مواجهه با رویدادهای غیرعادی است. به قول مدیر «مراکز یکپارچه‌ی پشتیبانی کارکنان ایالت بریتیش کلمبیا»، «هدف» از این مانور «ایجاد اعتماد عمومی به آمادگی نیروهای امنیتی» بود.

می‌توان گفت نمایش عمومی مانورهای امنیتی به جزئی از شعائر و مناسک پیش از المپیک تبدیل شده است. این نمایش‌ها، همچون دیگر شعائر، گذر از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر را نشان می‌دهند. نمایش افزایش تدریجی آمادگی نهادهای امنیتی سرانجام در مانورهای عظیمی مثل «دیوار چین ۵» و مانور طلایی به اوج خود می‌رسد و آمادگی کامل دستگاه امنیتی را به رخ می‌کشد: به همه نشان می‌دهد که حالا المپیک می‌تواند در امنیت کامل برگزار شود. علاوه بر این نمایش‌های بزرگ، نمایش‌های کوچکی هم اجرا می‌شود که از نظر ارائه‌ی تصویری از آمادگی امنیتی به همان اندازه مهم است. بعضی از آن‌ها در واکنش به دلشوره‌های خاصی اجرا می‌شود. برای مثال، پس از قتل یکی از اعضای خانواده‌ی یک مربی آمریکایی در پکن، مسئولان چینی در کل دوره‌ی برگزاری بازی‌ها نفربر زره‌پوشی را کنار ورودی اصلی دهکده‌ی رسانه‌ها مستقر کردند. بعضی دیگر صرفاً نمایش‌هایی فرصت‌طلبانه برای جلب نظر رسانه‌ها هستند. در آتن و پکن موشک‌اندازه‌های ضدهوایی در فاصله‌ای اندک از ورزشگاه‌های اصلی دیده می‌شد، امری که به گزارش‌های تلویزیونی از محل برگزاری بازی‌ها جلوه‌ای چشمگیر می‌داد. افزون بر این، حضور چشمگیر

دوربین‌های امنیتی و مأمورین مسلح یادآور فیلم‌های هالیوودی است. ورود به ورزشگاه‌ها نیز تنها پس از انجام بازرسی‌هایی شبیه به فرودگاه‌ها ممکن است. هدف از همه‌ی این‌ها این است که مردم ببینند و احساس کنند که مسئولان برای بدترین احتمالات آمادگی دارند.

## اسناد تخیلی

اسناد تخیلی یکی از دیگر راه‌های تظاهر به آمادگی برای بدترین احتمالات اند. این اسناد عبارت اند از برنامه‌ها، بیانیه‌ها، یا گزارش‌های تهیه‌شده توسط سازمان‌های دولتی و یا خصوصی که «از نیاز مدیریتی» ناشی می‌شود، «نیاز به این که درباره‌ی خطر بالقوه مهم کاری بکنند.» این اسناد شیوه‌های مهارِ نمایشی مخاطره‌های مهم را بیان می‌کنند، مخاطره‌هایی که، در واقع، اغلب امیدی به مهارشان نیست. برای مثال، فاجعه‌ی نشت نفت در خلیج مکزیک در سال ۲۰۱۰ نشان داد که برنامه‌های شرکت بریتیش پترولیوم برای مهار انفجار در زیر دریا بیهوده بوده است. اسناد تخیلی معجونِ عجیب و غریبی اند زیرا نه کاملاً واقعی اند و نه غیرواقعی. «کارکرد آن‌ها این است که به دیگران بگویند که امر مهارناپذیر را می‌توان مهار کرد.»

بعضی از اسناد تخیلی برای رعایت مقررات دیگر سازمان‌ها تهیه می‌شود. برای مثال، می‌توان به پرونده‌های نامزدی‌ای اشاره کرد که از طرف کشورهای داوطلب میزبانی المپیک به کمیته‌ی بین‌المللی المپیک ارائه می‌شود. بخش‌های امنیتی این پرونده‌ها آکنده از طرح‌های موهومی است که جزئیاتی همچون تعداد داوطلبان و مأموران امنیتی، انواع نوآوری‌های تکنولوژیک، میزان خبرگی کشور در برگزاری رویدادهای مهم، تضمین امنیت بازی‌های المپیک از سوی رده‌های گوناگون دولت، نمودارهای سازمانی، و مجموع هزینه‌های امنیتی را در آن می‌توان یافت. ما آن قدر بدبین نیستیم که بگوییم همه‌ی این‌ها جعلی است اما می‌دانیم که این طرح‌ها را سازمان‌های خصوصی برای رعایت مقررات کمیته‌ی بین‌المللی المپیک تهیه می‌کنند تا شانس میزبانی کشور داوطلب را افزایش دهند. پس از تعیین کشور میزبان، تقریباً هیچ‌یک از این طرح‌ها اجرا نمی‌شود، به ویژه چون برآوردهای مالی ارائه‌شده برای تأمین امنیت بازی‌های المپیک همواره به شدت محافظه‌کارانه است. برای مثال، کانادا هزینه‌ی تأمین امنیت المپیک زمستانی ۲۰۱۰ را ۱۷۵ میلیون دلار کانادا برآورد کرده بود اما در عمل این رقم به اندکی کمتر از ۱ میلیارد دلار کانادا افزایش یافت.

بعضی از این اسناد برای فرو نشاندن نگرانی‌های مردم تدوین می‌شود. برای مثال، کمیته‌ی برگزاری المپیک ۲۰۱۲ لندن با انتشار دو دفترچه‌ی نمایشی به بریتانیایی‌ها اطمینان داد که دولت می‌تواند امنیت بازی‌ها را تأمین کند. نویسندگان این دفترچه‌ها با چاپ تصاویری از پلیس و نیروهای امدادرسان بریتانیا از تمهیدات امنیتی در ورزشگاه‌های المپیک، رویارویی با خطر تروریسم، تقسیم وظایف و کنترل هزینه‌ها سخن گفتند. بعضی از دیگر اسناد به روند برنامه‌ریزی برای رویارویی با بدترین سناریوها می‌پردازد. برای مثال، می‌توان به گزارش مشورتی‌ای



اشاره کرد که در سال ۲۰۰۷ از طرف سازمان معروف رند درباره‌ی المپیک ۲۰۱۲ لندن منتشر شد. در فصل آخر این گزارش الگویی برای «تفکر منطقی و منظم درباره‌ی وضعیت امنیتی بالقوه‌ی سال ۲۰۱۲» ارائه شده است. هدف از این گزارش، «پیش‌بینی منظم طیفی از اوضاع امنیتی متفاوتی است که بالقوه می‌تواند در سال ۲۰۱۲ وجود داشته باشد.» ارزش عددی هریک از سه متغیر این الگو (نیت خصمانه‌ی دشمن، توانایی عملیاتی دشمن، و تأثیرات داخلی و خارجی بالقوه بر امنیت بریتانیا) می‌تواند کم، متوسط، یا زیاد باشد. بنابراین، ۲۷ وضعیت امنیتی احتمالی وجود خواهد داشت. در بهترین وضعیت، تهدیدها مبتنی بر ابزار قانونی و غیرخشونت‌آمیز خواهد بود، و در بدترین حالت به خشونت شدید با استفاده از ابزار تکنولوژیکی پیچیده خواهد انجامید. نویسندگان این گزارش برنامه‌ریزان المپیک را تشویق می‌کنند تا با توجه به این ۲۷ وضعیت امنیتی بالقوه، همه‌ی سناریوهای احتمالی را در نظر بگیرند. این رهیافت با رهیافت مسئولان برگزاری المپیک ۱۹۷۲ مونیخ تضادی آشکار دارد. مسئولان امنیتی مونیخ عامدانه فجایع احتمالی را نادیده گرفتند و بر حضور کم‌رنگ پلیس تأکید کردند تا تصویر «سرخوشانه»ی آن بازی‌ها خدشه‌دار نشود. اما امروزه مسئولان امنیتی هیچ احتمالی را نادیده نمی‌گیرند.

## سخن آخر

در این مقاله به این پرداختیم که مسئولان امنیتی چگونه می‌گویند و نشان می‌دهند که برای بدترین حالت آماده شده‌اند. لفاظی مدیران دلواپسی، و ارائه‌ی پروژه‌های نمایشی و اسناد تخیلی نشانه‌ی دوراندیشی آن‌ها نیست بلکه حاکی از آن است که می‌خواهند به مردم وانمود کنند که عدم اطمینان را مهار کرده‌اند. گویا مردم باید امنیت را ببینند تا وعده‌ی مسئولان مبنی بر حفظ امنیت حداکثری را باور کنند. چنین نمایش‌هایی مجموعه‌ای از معانی فرهنگی، از جمله ماهیت مخاطره‌های معاصر، شیوه‌های مناسب پاسخ‌گویی، و نیاز به پذیرش این شیوه‌ها در مواجهه با مخاطره‌های پیش‌بینی‌ناپذیر، را به مردم القا می‌کند.

اما هرچه امنیت «نمایان» تر شود احساس عدم اطمینان افزایش خواهد یافت. یکی از پیامدهای ناخواسته‌ی تأکید مکرر مسئولان بر آمادگی برای بدترین حالت این است که مردم بیش از پیش احساس می‌کنند که در دنیایی نامطمئن و خطرناک زندگی می‌کنند. تأکید مسئولان بر برنامه‌ریزی برای پیش‌گیری از حوادثی نظیر سقوط هواپیمای مسافربری در مراسم افتتاحیه، انتشار گاز سارین در ورزشگاه‌ها، یا پاشیدن برف رادیواکتیو بر سر تماشاگران نه تنها نگرانی‌ها را کاهش نخواهد داد بلکه به آن دامن خواهد زد.

با وجود این، نباید نفوذ گسترده‌ی شرکت‌های امنیتی را که منافع تجاری خود را دنبال می‌کنند، نادیده گرفت. در حالی که مسئولان اصلی بازی‌ها با خوش‌بینی می‌گویند که المپیک امن خواهد بود، کارشناسان امنیتی می‌کوشند با القای میزان بهینه‌ای از احساس ناامنی وجود خود را بیش از پیش ضروری بنمایانند و سودشان را افزایش دهند. بخش عمده‌ای از این افراد، کارمندان بازنشسته‌ی نهادهای اطلاعاتی دولتی اند که بر احتمال فاجعه‌بار بودن

مخاطره‌ها تأکید می‌کنند. برای مثال، یکی از مسئولان اطلاعاتی و امنیتی پیشین دولت کانادا درباره‌ی المپیک ۲۰۱۰ ونکوور گفت، «ما درگیر جنگی تکنولوژیک با دشمنان واقعی هستیم و همه‌ی شواهد حاکی از آن است که این آدم‌های قرون وسطایی هیچ فکری جز یافتن راه‌هایی برای ارباب و نابودی تمدن در سر ندارند.» جالب این که چنین حرف‌هایی را می‌توان از همان کسانی شنید که اطمینان می‌دهند که المپیک امن خواهد بود. برای مثال، پل رایان گفته که سرانجام روزی شاهد حمله‌ی تروریستی به بازی‌های المپیک خواهیم بود. گزارش‌های اطلاعاتی افشاشده‌ی سازمان‌های امنیتی مسئول المپیک هم به این احساس ناامنی دامن می‌زند. شرکت‌های امنیتی خصوصی نیز با موشکافی خاصی تهدیدهای امنیتی جدیدی را کشف می‌کنند و «با گسترش دامنه‌ی تعریف تهدید ادعا می‌کنند که با مهارت و نوآوری‌های خود، راه‌حل‌های مطلوبی برای چالش‌های امنیتی شهری آتی ارائه می‌دهند.»

پیامد کلی این گفتمان، تشدید عدم اطمینان، و در نتیجه، افزایش اقدامات امنیتی است. افزایش احساس ناامنی نه تنها به بازار شرکت‌های امنیتی رونق می‌بخشد بلکه به مسئولان اجازه می‌دهد تا به کارهایی روی آورند که پیش از این مردم با آن مخالف بودند. در واقع، این بازار در زمان برگزاری رویدادهای مهم ورزشی و مجامع بزرگ سیاسی بیش از پیش رونق دارد. به اختصار می‌توان گفت که، مطالعه‌ی المپیک به ما کمک می‌کند تا دریابیم چگونه شیوه‌های کنونی حکمرانی به تردید و اضطراب شهروندان دامن می‌زند. اگر می‌خواهیم از امنیتی شدن فزاینده و فلج‌کننده‌ی زندگی جلوگیری کنیم باید به کارشناسان امنیتی و مدیران دلوپسی رویکردی انتقادی داشته باشیم، همان کسانی که مدعی شناخت عوامل ناامنی و فنون مهار آن‌ها هستند اما در عمل به ناامنی دامن می‌زنند.

---

برگردان و بازنویسی: عرفان ثابتی

این مقاله برگردان و بازنویسی بخش‌هایی از پژوهشی است که در ژورنال **بریتانیایی جامعه‌شناسی** منتشر شده است:

Philip Boyle and Kevin D. Haggerty, 'Planning for the Worst: Risk, Uncertainty and the Olympic Games,' *The British Journal of Sociology*, 2012 Volume 63, Issue 2, pp. 241-259.